



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۳/۲۵



عارف عزیز

آمدن روح مرحوم محمود طرزی در خواب ضیاء قاری زاده

دوست بسیار گرامی ئی از آلمان برایم تحفه بسیار گرانبها فرستاد که به وی تشکرات قلبی خویش را تقدیم می دارم. این تحفه عبارت از کتاب منتخبات زنده یاد ضیاء قاری زاده است که حاوی ۶۰ صفحه می باشد و در کابل در سال ۱۳۴۶ هجری شمسی در مطبعة دولتی کابل چاپ گردیده است و نسخه های آن بسیار نایاب است. بعد از مطالعه اشعار ناب زنده یاد ضیاء قاری زاده متوجه شعری شدم که گویا به حال این زمان وطن ما سروده شده است: و این قصیده را زیر عنوان "خانه دانش" به دوستان تحفه می کنم

خانه دانش

این نشیده به نام «روح سرگردان» در سواحل بوسفور بعد از زیارت مقبره مرحوم دانشمند منور افغان، زنده یاد محمود طرزی سروده شده و در سال ۱۳۳۰ شمسی در روزنامه انیس به چاپ رسیده است.

در گذار سواحل بوسفور	گرم شد به سوی اهل قبور
شب سیاه خیمه کرده بود بلند	آسمان پرود از دمه مستور
من آواره گرد بی سر و پا	من گم گزده آشیان سرور
اندوین تیره شب روان چون باد	بی هدف، بی دلیل و بی منظور
پامی از شب گذشته بود که من	پی رفیع کسالت مرفور
پای وحشی درخت نارونی	پاشردم جدا ز شور و شرور
اندوین پیشه و در این هنگام	که نمی کرد کسی عبور و مزور
خستگی چشم من به خواب سپرد	نه به خوابی چنان عمیق و قور
خواب آمیخته به پییداری	چشم تن خفته، چشم جان میسور
در خلال خیال می دیدم	شمع نورانی پدید از دور

جان بدل گفت روح محمود است

روح دانشموری نگو نامی

رهنمائی که ملت "افغان"

آن که افروخت شمع دانش را

لرزّه افگند در سرا پایم

گشت نزدیک آذوقه بر من

بر چه پیدم سپندوار از جای

روح "محمود طرزی" مشهور

خسرو علم و شعر را دستور

نام نامیش کرده نقش دهور

در سواد شب همچو شعله طور

رویت روی آن سرا پیا نور

تا به حدی که شد به من مشحور

گفت: پاش ای فراری معذور

من نه هندی، نه انگلیس جسور

از همان نسل و نخبه غیور

من نه ترکم، نه رومی و نه گریک

من یکی پور پاک "افغانم"

گفتش: ای معلّم اول

تو همائی که معرفی کردی

تو همائی که گام اختر را

تو همائی که جان تو دادی

تو همائی همان و امّا، ما

آنچه آوردی داده ایم از دست

کینه زخمی که از تعصب پزد

خون به دل گرد داغ رسانی

پزد بر پادگار ملک اگر

خاک پای تو دیده را مقطور

راه علم و عمل به مردم گور

کردی تبدیل با ترام و موثر

پیگر شعر را به حسب عصر

در غنای تو گرده ایم قصور

آنچه مآذی، تمام رفت به چور

گشت یگسر به جسم ما ناسور

تازه شد رسم کینه منصور

دست غیبی نمی نمود ظور

گفت دارم خبر ز چون و چرا از گذشته به من مخوان راپور
حاليا گو که مملکت چونست اندرین عالم پر از شر و شور
گفتم اندر حیات کهنه و نو دست و پا می زنیم چون واپور

به خدا شاه و صدراعظم را

نیست جز خیر مملکت منظور

لیک ما در میان خود ناساز از هجوم غرایز منفور
چون به سطح غریزه پویانیم تنگ ظرفیم و کوچک و مغرور
از پی جزئیات و خود خواهی عقب هم دگر افتاده چو مور
حرص و آز و غرور و خود بینی از وزیر و رئیس تا مأمور
تنگ چشمی و جبن و رشک و حسد این همه دشمنان عقل و شعور
کشد این باده‌ها چو خس ما را هر طرف اندرین شب دیجور
زین مفسد چگونه باید رست کو چراغ و کجاست شعله طور

** * **

گفت: کردی تو خدمتی به وطن

گفتم آری به شعر و نظم و نثر

** * **

گفت: این ها دروغ بافی بود خواستی تا دمی شوی مشهور
غم میهن اگر به دل داری آب شو آب شو ز شرم حضور
از جهان، میل باوری نکنی جور می ناید از دل رنجور
هیچکس غمشریک کس نشود چشم بینای عاطفت شد کور
همگان بر نفع خود پویا همگان پُر به نزد خود معذور
نیست ممکن بدون قوت اندرین عالم پر از شر و شور
اولین قوت از برای ملل اهتمام معارف است ضرور
ثروت و اقتصاد و صحت و پول همه گردد ز راه دانش جور

موقف اجتماعی "افغان"

هست امروز با خطر محشور

خطر جهل و فقر و بیماری خطر مست و نشه و مخمور
کاروان حیات در حرکت که نماید ازین دو راهه عبور
هر کجا می رود حیات کهنی می رسد زندگی نو به ظهور
لاجرم این قوی کهنه و نو به تصادم شوند جورا جور
دیده اکثر ممالک این بحران خورده اغلب ملل این وافور
اصطکاک نو و کهن هرگز نشود عامل چپاول و چور
گر بود پای دانش اندر بین ور رسد برق معرفت به ظهور
معرفت چیست؟ علم با اخلاق دانش مبتنی به فضل حضور
بهر تثبیت یک مسیر صحیح پی این کاروان خسته و عور

به وجود آورید جمعیتی را

حاکم نفس و حامی کلتور

یک جمعیت فدائیان دلیر

یک دبستان جوان و پیشرو و قور

بگذارید خانه دانش

نام آن را اگر بود منظور

تارهایند ملک و ملت را

زان پلایا که جمله شد مذکور

** * **

این وصایا به من سپرد و بشد غایب از دیده به سرعت نور
رفت آن روح پاک و من ماندم به هزاران خیال دورا دور

عارف عزیز

۲۰۱۸/۰۳/۲۵

انجمن فرهنگ افغانستان

شهر لیموز فرانسه